



# هنرمند و پروسه تولید سرمایه

رضا یونسی

تئاتر  
مروارید

روی جلد: نقاشی اثر آنا ماریا زیبرمان - اشک‌های طلایی

# هنرمند و پروسه تولید سرمایه

رضا یونسی

گروه تئاتر اگزیت  
خرداد ماه ۱۴۰۲



در این نوشته قصد آن نیست که به مفهوم هنر، چه به صورت انتزاعی و چه به صورت انضمامی و یا به تدوین تاریخچه هنر از ارسطو تا مارکس و از مارکس تا به امروز پرداخته شود. شاید در آینده فرصتی فراهم شود که به مفهوم «رهایی» هنر از منظر ارسطو که؛ هنر نه وسیله‌ای برای یک هدف است، بلکه غایتی در خود است و یا تعریف هگل که؛ اگر روح یا ایده مطلق از طریق شهودی که زاده ادراک حسی و نوعی جلوه حسی باشد هنر است تا بنیان نظری مارکس که هنر را باید در فراروی از کار بیگانه شده جستجو کرد بپردازیم و این سوال اساسی را مطرح کنیم آیا می‌توان مسیر حرکت هنر را به نوعی از دیالکتیک درونی‌اش استخراج کرد؟ ده‌ها و یا صدها پرسش اساسی دیگر را می‌توان طرح کرد و به پرسش گذاشت که می‌تواند بخشی از رویکرد فرهنگی و تاریخی ما را به نقد بکشد. به عنوان مثال رابطه هنر با خرد، رابطه هنر و اخلاق و آزادی بیان، وحدت محتوا و شکل، رابطه‌ی دین و هنر، ناسیونالیسم و هنر و غیره را طرح و بررسی نقادانه کرد. می‌توان به رابطه ارگانیک و درونی «کار» و «هنر» پرداخت و پراکسیس مولد و یا رابطه انسان و طبیعت را از منظر زیبایی‌شناسانه مورد توجه قرار داد، چرا که انسان از ابژه موجود در طبیعت عزیزت می‌کند و با سوژکتیو خود در محیط به طور زیبایی‌شناسانه تغییر ایجاد کرده و خود نیز تغییر می‌کند.

علاوه بر موارد بالا که در این نوشته مسکوت می‌ماند موارد دیگری هدف این نوشته نیست. پرداختن به نقش هنر معترض و آوانگارد و یا هنری که به بخشی از هژمونی سلطه نظری و فرهنگی حکومت‌ها تبدیل می‌شود یا آنچه که توسط ایدئولوژی حکومت‌ها به عنوان هنر «عامه» پسند ساخته و پرداخته می‌شود را به زمان دیگری موکول می‌کنیم و این مفاهیم را صرفاً در حد یک پرسش، موقتاً در ذهن بایگانی می‌کنیم. همچنین می‌توان بعدها به بررسی لایه‌های مختلف هنرمندان بر حسب طبقه‌بندی درآمدها و نقش آنها در میزان تولید سرمایه نیز پرداخت. آنچه در این نوشته مد نظر است و قرار است به طور اجمالی مورد بررسی و نقد قرار گیرد نقش هنرمند و هنر در امر ارزش‌افزایی سرمایه یا کالایی به نام سرمایه است. تاکنون و در اکثر مواقع به دلیل بعضی از ترجمه‌های غلط و گرایش‌های تئوریک خاص، استنتاج‌های نادرستی از متون نقد اقتصاد سیاسی توسط مارکس گشته است. یعنی مفاهیمی همچون کارمزدی، ارزش اضافی، قانون مالکیت و به طور عام مفهوم «کار» تنها مرتبط به بخشی از جامعه شده است که صرفاً در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها مشغول به کار هستند. همین امر سبب ایجاد مفاهیمی نادرست در گرایش‌های سیاسی طبقاتی نیز شده است. به استناد همین متون این تصور به وجود آمده است که کارگران صرفاً کسانی هستند که یک شیء مادی را تولید می‌کنند و یا به صورت اجتماعی به تولید

شیء مادی مشغول به کار هستند. به هر صورت برداشت این شکل از مفهوم کار و کارگر موجب نتایج نادرست نظری شده است و سبب انشقاق وسیعی بین تمامی مزدبگیران شده است، به طوری که معلم، پرستار، هنرمند... خود را نه کارگر می‌داند و نه خود را در منافع و مبارزه طبقه کارگر دخیل می‌داند، تا جایی که یک مفهوم نظری نادرست می‌تواند عدم پیوستگی درونی طبقاتی را به دنبال داشته باشد و پیرو آن سلطه نظام سرمایه‌داری را هرچه بیشتر تداوم بخشد. به خاطر داریم و هنوز مشاهده می‌کنیم که همین مشکل نظری که بیشتر توسط مارکسیست-لنینست‌های روسی ترویج و تبلیغ می‌شد و می‌شود، تولید سرمایه و ایجاد ارزش اضافی را تنها معطوف به کسانی می‌دانند که با لباس مخصوص، پتک به دست در بین چرخ دنده‌ها کار می‌کنند و یا در حال چرخاندن شیرهای عظیم پالایشگاه‌های نفتی هستند. این تا جایی پیش رفت که داس و چکش تبدیل به نماد کار و کارگر شد. مارکس برای مفهوم «کار» از واژه *Gegenstand* استفاده می‌کند که تاکنون و در بسیاری از ترجمه‌ها تنها به معنی «شیء» ترجمه شده است. در صورتی که این واژه هم به مفهوم شیء (امری مادی) و هم به معنی «موضوع» یعنی امری غیرمادی به کار برده می‌شود. به عبارتی هم به شیء و هم به موضوع اطلاق می‌شود. پس کار امری «موضوعیت» یافته است، به این معنی که در موضوع «کار» نه الزاماً مادی بودن که می‌تواند موضوعیت (غیرمادی) نیز مد نظر باشد.

حال سوال می‌شود چه کسانی کارگر هستند؟ دسته اول، کلیه کسانی هستند که موضوعی مادی (شیء) را به صورت جمعی و یا فردی در کارخانه و یا کارگاه تولید می‌کنند. مانند اتومبیل، یخچال، کفش، نان، استخراج طلا، منسوجات، محصولات پتروشیمی، شکر، و غیره. این افراد با فروش نیروی کار خود و در جریان تولید، مبادله، توزیع و مصرف ارزش اضافی خلق می‌کنند که به عنوان سود که همان مزد پرداخت نشده برای کار اجتماعاً لازم است به مدد سلب مالکیت ابزار تولید از کسانی که نعم مادی را تولید می‌کنند به تصاحب فرد، کمپانی و یا دولت در می‌آید که این همان فرآیند «استثمار» است و محصول مناسبات و ماهیت نظام سرمایه‌داری می‌باشد. به عبارتی توسط نیروی کار چیزی خلق می‌شود (ارزش اضافی) که سبب «تولید سرمایه» و انباشت آن می‌شود. در صورتی که کارگر نسبت به آنچه خلق کرده، بیگانه است. دسته دوم کسانی هستند که با کار خدماتی، فکری، فرهنگی و هنری موضوع «غیرمادی» را که محسوس و ضروری است تولید می‌کنند. مانند معلمان، پرستاران، هنرمندان، رانندگان، کارمندان، زنان خانه‌دار و غیره که محصول کار این افراد نیز سبب به حرکت درآمدن چرخه تولید سرمایه می‌شود و کیفیتی بیکران می‌یابد.

پس کار نه به مثابه «کارگری» بلکه به عنوان خودکنشگری آگاهانه و آزادانه و درهم‌تنیدگی، آزادی و ضرورت مطرح است و همه کسانی که با ارائه کار خود به عنوان یک موضوع مادی و غیرمادی سبب تولید کالایی به نام سرمایه می‌شوند مجموعه‌ای از انسان‌ها را می‌سازند که طبقه کارگر است، به همین دلیل در نظام سرمایه‌داری بخش اعظمی از جامعه را کارگران تشکیل می‌دهند.

هنرمندان از این قاعده مستثنا نیستند چرا که «ایده»ای را می‌سازند و این ایده یا به صورت فردی و یا با کار جمعی چرخه حرکت سیال سرمایه را به گردش درمی‌آورد و سبب تولید سرمایه می‌شود.

اجرای یک تئاتر و یا ساخت یک فیلم را در نظر بگیرید، نویسندگان ایده‌ای را می‌سازد که اگر قصه به صورت کتاب در ابتدا منتشر شده باشد در همین قدم اول از تولید کاغذ، چاپ و نشر و همچنین مبادله، مکانیسمی پدید می‌آید که به طور پیوسته و در یک حرکت دورانی تولید سرمایه و انباشت برای فرد دیگری یا کمپانی و یا حتی دولت می‌کند.

در ادامه‌ی روند، اجرای تئاتر و یا ساخت فیلم، کارگردان، بازیگران و همه عوامل تولید به طور جمعی کاری را ارائه می‌دهند که سود حاصل از این فعالیت جمعی را، فرد و یا کانون اقتصادی دیگری تصاحب می‌کند و هنرمند در این پروسه آنچه نصیبش می‌شود مزدی است که از ارزش افزوده شده مستقل می‌شود.

نقاش، موسیقیدان، نوازنده، نویسنده و همه جامعه هنری در مناسبات تولیدی سرمایه‌داری که همه چیزی را به کالا تبدیل کرده است، چون تولید سرمایه می‌کنند و خود استثمار می‌شوند جزء طبقه کارگر هستند. موضوع کار هنرمند (غیرمادی) که امری سوژکتیو است می‌تواند ضمیمه‌ی تحلیل کار و ارزش‌افزایی قرار بگیرد. هر فرد، گروه و یا نهادی که با بردگی کارمزدی موجب تولید و انباشت سرمایه می‌شود زیرمجموعه‌ای از طبقه کارگر است. مناسبات سرمایه‌دارانه با هر شکل و روبنایی در کلیت خود توسط «ظواهر واقعی» (فلسفه، دین، ایدئولوژی) مفهوم کار، ارزش اضافی و کارمزدی را آنچنان در لفافه و پوسته سختی پنهان می‌کند که «ماهیت» استثمار «اسرارآمیز» به نظر می‌رسد و این امر باعث می‌شود که انسان چون هستی مادی خود را تحت این ظواهر واقعی تجربه می‌کند، در یک از خود بیگانگی تصور کند آنچه در جریان است عقلانی و متعارف است. ماهیت نظام سرمایه‌داری بر کارمزدی، ارزش اضافی و نوع مالکیت استوار است. به عبارتی هر گاه سه فاکتور فوق در یک نظام اقتصادی تحقق یافته باشد در آن جامعه نظام سرمایه‌داری حاکم است. اما شکل این نظام یا همان روبنای حاصل که شامل ایدئولوژی، فلسفه و دین است، این مناسبات، یعنی مناسبات سرمایه‌داری را به نظر می‌آید که به شکل متعارفی برای هر جامعه‌ای تبدیل می‌کند.

همان گونه که انسان نیازمند تولید مادی است، به همان میزان برای ادامه حیات خود نیازمند تولیدات غیرمادی، مانند آموزش، امنیت، هنر و غیره نیز هست.

«جوامعی که شیوه تولید سرمایه‌داری بر آن حاکم است توده عظیمی از کالاهاست».

«ایده» توسط هنرمند تولید می‌شود که خود شکلی از این کالاهاست.

«رابطه مبادله‌ای که بین سرمایه‌دار و کارگر برقرار است، ظاهری صرف است که مربوط به عرصه گردش است، یک صورت صرف که نسبت به سرشت واقعی آن رابطه بیرونی، تنها آن را اسرارآمیز می‌کند.» (مارکس)

مشاهده می‌کنیم که ماهیت نظام سرمایه‌داری در اشکال اسرارآمیزی پنهان شده است. طبقه کارگر یعنی تمامی کسانی که در پروسه کار تولید سرمایه می‌کنند در پراکسیس نبرد طبقاتی است که به رازآلود بودن این امر یعنی تناقض بین ماهیت و شکل پی خواهند برد و ماهیت واقعی سرمایه و استثمار را درک خواهند کرد و خود را به عنوان یک طبقه متحد خواهند ساخت. آن چه هدف این نوشته بود (فارغ از این که موفق بود و یا خیر) طرح و بیان مفهوم کار مادی و غیرمادی و برقراری پیوند و همبستگی درونی بین تمام کسانی است که در انقیاد سرمایه‌داری قرار دارند و استثمار می‌شوند. درک مفهوم کار سبب توسعه تعریف طبقه کارگر می‌شود. این همبستگی و پیوند درونی به احتمالی می‌تواند در پراکسیس نبرد طبقاتی و ارتقاء سطح خودآگاهی یا همان پیوند و وحدت بین اندیشه و عمل، سازمان‌یافتگی و پراکسیس سیاسی که به احتمالی به محو مناسبات سرمایه‌داری بیانجامد را فراهم سازد و انسان را که در بردگی کارمزدی به انقیاد سرمایه درآمدی است آزاد کند.

«فارغ از این که کارگر دستمزد بیشتر و یا کمتری دریافت کند، به همان میزانی که قدرت‌های تولیدی اجتماعی رشد می‌کنند، به همان میزان بردگی کارگر تشدید می‌شود.» (مارکس)

هنرمندان همان بخش روشنفکر ارگانیک و درونی طبقه کارگر می‌توانند باشند.



تلفون